

# اخلاق و نسبت آن با دین از نگاه کانت

علی فتحی

## چکیده

اخلاق مبتنی بر تکلیف کانت، اخلاقی است که بر پایه اصالت عقل استوار است. اخلاق رواقیون، مابیرانش، لایب نیتس و شوپنهاور و بسیاری دیگر ناشی از دستگاه مابعدالطبیعه (متافیزیکی) آنهاست. آنان اخلاق را از دین استنتاج می‌کردند. اما کانت به خود می‌بالد که اخلاقی را بنا نهاده که از دین و متافیزیک مستقل است. در فلسفه کانت، به عکس سنایر دستگاه‌های فلسفی، متافیزیک و دین بر پایه اخلاق قرار گرفته است، ولی در سنایر دستگاه‌های فلسفی، اخلاق بر پایه دین و متافیزیک قرار دارد. نوشتار حاضر بر آن است که رابطه دین و اخلاق را از دیدگاه کانت - یکی از بزرگ‌ترین متفکران مغرب زمین - تبیین کند.

## مقدمه

کانت در امور اخلاقی هم مانند امور علمی، به عکس حکمای دیگر (و به اصطلاح به شیوه انقلاب کپرنیکی) عمل کرد؛ به این معنا که پیشینیان از اثبات ذات باری و بقای نفس، نتیجه می‌گرفتند که انسان مکلف به تکالیف اخلاقی است؛ ولی او مکلف بودن انسان را به تکالیف اخلاقی یقینی دانست، سپس بقای نفس و یقین به وجود پروردگار را از آن نتیجه گرفت.<sup>(۱)</sup> بنابراین، وی به جای اینکه اخلاق را مبتنی بر دین و خدا سازد، دین و خدا را بر اخلاق مبتنی ساخت و خدا و جاودانگی نفس را بر اساس اخلاق اثبات کرد.

کانت از جمله فیلسوفانی است که اعتقاد دارد برخلاف سنت گذشته، اخلاق استقلال ذاتی دارد و می‌توان آن را مستقل از دین و از طریق معیارهای عقل عملی، «بایدها» و «نبایدها»، «خوبی‌ها» و «بدی‌ها»ی اخلاقی را معلوم کرد؛ یعنی می‌توانیم از طریق عقل، نشان دهیم که چه کاری اخلاقی است و چه کاری غیر اخلاقی. کانت در واقع، ابطالگر متافیزیک تلقی می‌شود؛ چرا که او متافیزیک را معرفت نمی‌داند؛ اما معتقد است: متافیزیک در عرصه اخلاقی کاربرد دارد.

## اخلاق از دیدگاه کانت

اخلاق در فلسفه، یک بحث ذاتی است. فلسفه دربارهٔ حقیقت و سعادت بحث می‌کند؛ اما بحث دربارهٔ حقیقت و نحوهٔ دست‌یابی به آن مربوط به فلسفهٔ نظری است و خارج از محل بحث حاضر. ولی بحث از سعادت و طریق وصول به آن از نقادی عقل عملی به دست می‌آید.

## ارادهٔ خیر به عنوان خیر مطلق

کانت برای دست‌یابی به مبانی اخلاق، با روش تحلیلی، به بررسی احکام اخلاقی رایج نزد عامه می‌پردازد و در صدد است تا دریابد آنچه مردم آن را «اخلاق» می‌نامند بر چه اصولی مبتنی است. او معتقد است: اصول اخلاقی متداول نزد عامهٔ مردم را می‌توان از طریق تمایلات طبیعی افراد و با تبیین روان‌شناسانهٔ رفتار آدمی دریافت. باید دید صفت مشترک احکام اخلاقی، که آنها را از احکام دیگری متمایز می‌کند، چیست و مفهومی که سایر مفاهیم اخلاقی را در دل خود جای می‌دهد و تعیین‌کنندهٔ قدر و اعتبار رفتار آدمی است، کدام است. کانت در پاسخ می‌گوید: این مفهوم همان «نیّت» و «ارادهٔ نیک» است. او ارادهٔ نیک را خیر محض و مطلق می‌داند. عقل به ما می‌نمایاند که موجودی مکلف هستیم و ارادهٔ خیر چیزی جز اهتمام ورزیدن در ادای تکلیف نیست. (۲)

کانت در بخش اول کتاب *مبانی مابعدالطبیعه اخلاق*، استدلال خود را چنین آغاز می‌کند که «محال است چیزی را در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط خیر باشد، مگر فقط ارادهٔ نیک و خیر را». (۳) مفهوم «خیر مطلق» بدون قید و شرط را می‌توان بدون اشکال زیاد توضیح داد. داریایی‌های خارجی مانند ثروت، ممکن است مورد سوء استعمال واقع شود. از این‌رو، خیر بدون قید و شرط نیست. همین امر دربارهٔ استعدادهای ذهنی، مثل سرعت انتقال صادق است. مجرمان هم ممکن است از استعدادهای عالی ذهن خود سوء استفاده کنند. سجایای اخلاقی مثل شجاعت نیز همین‌گونه است و می‌توان از آنها برای غایات شر استفاده کرد. اما ارادهٔ نیک ممکن نیست در هیچ وضعی بد یا شر باشد و خیر مطلق و بدون قید و شرط است. (۴)

## وظیفه و تکلیف؛ مبانی اخلاق

کانت برای اینکه ماهیت ارادهٔ خیر را روشن کند، از مفهوم «تکلیف» کمک می‌گیرد. اراده‌ای که به خاطر

تکلیف عمل می‌کند ارادهٔ خیر است. کانت میان کاری که مطابق تکلیف انجام شود و آنچه برای تکلیف صورت پذیرد تفاوت می‌گذارد. تنها عملی ارزش اخلاقی دارد که به منظور ادای تکلیف انجام شود؛ مثلاً، اگر فرد سوداگری برای رونق بازار کار خود، انصاف را رعایت نماید، عمل او فاقد ارزش اخلاقی است؛ زیرا او انگیزه‌ای جز ادای تکلیف نداشته است. پس صرف مطابقت عمل با تکلیف برای اخلاقی بودن فعل کافی نیست. (۵) بنابراین، طبق قضیهٔ اول کانت، «عمل هنگامی واجد شرایط اخلاقی است که به منظور ادای تکلیف انجام شود». (۶) کانت معتقد است: برای اینکه فعل ارزش اخلاقی داشته باشد نباید تنها مطابق تکلیف باشد، بلکه باید از سر تکلیف انجام شود. او در پی این اعتقاد می‌گوید: تا آنجا که فعل صرفاً از سر تمایل یا حتی از سر میل عقلانی به سعادت انجام شود، هیچ ارزش اخلاقی نخواهد داشت. (۷) او حفظ نفس را مثال می‌آورد: «حفظ نفس تکلیف است، ولی هر کسی تمایل مستقیم به آن دارد». اگر کسی از جان خود از روی میل و نه به عنوان وظیفه، محافظت کرد، عملی مطابق تکلیف انجام داده است. اما چون عمل او به منظور ادای تکلیف نبوده فاقد ارزش اخلاقی است، و حال آنکه هستند کسانی که چون از زندگی خسته می‌شوند اقدام به خودکشی می‌کنند. ولی اگر در همان حال، به عنوان وظیفه از خودکشی منصرف گردند - بدان دلیل که حفظ وجود تکلیف است - عمل ایشان اخلاقی است. (۸)

کانت جز ادای تکلیف، هر نوع انگیزهٔ اخلاقی را طرد و رد می‌کند؛ مثلاً، اگر ما از کمک کردن به مردم لذت ببریم و در پی کسب این لذت باشیم و به مردم کمک کنیم، عمل ما ارزش اخلاقی ندارد؛ اما اگر کمک به مردم به قصد ادای تکلیف باشد، آنگاه یک فعل اخلاقی است. البته این بدان معنا نیست که اعمال خیرخواهانهٔ افرادی که از کار خود لذت می‌برند و خشنود می‌شوند تقبیح شود، بلکه ارزش اخلاقی از آن اعمالی است که به قصد ادای تکلیف انجام شود. (۹)

## وظیفه و دستور عمل و قانون اخلاقی

دریافتیم که کانت خیر مطلق را «ارادهٔ نیک» معرفی کرد و ارادهٔ نیک به صورت عمل کردن برای ادای تکلیف ظاهر می‌شود و عملی دارای ارزش اخلاقی است که معطوف به هیچ غایت و غرضی نباشد و حتی به خاطر ارضای تمایل هم صورت نگرفته باشد. امر بعدی که کانت در

به قانونی مقدّس بر فراز خویش و به ناتوانی خود می‌نگرد، خود را متعالی می‌یابد.<sup>(۱۴)</sup>

پس «ارادهٔ خیر» اراده‌ای است که مطابق قانون و به قصد احترام به قانون بروز کرده باشد. این احترام به قانون منشأ انفکاک علیّت اراده و اختیاری آزادی اخلاقی از علیّت طبیعی است، بدین صورت که تمام موجودات طبیعی به عنوان جزئی از طبیعت، تابع قطعیت و ضرورت علیّت طبیعی هستند. اما فقط موجودات عاقل از جمله انسان، مطابق قانون عمل می‌کنند؛ یعنی اراده و انتخاب می‌کنند و با همین عمل، خود را از سلسلهٔ علت و معلول‌های طبیعی یا قانون قطعیت می‌رهانند. این عمل طبق قانون، منشأ اختیار است و در هر حال، احترام به قانون اخلاقی، که اساس تکلیف را تشکیل می‌دهد، منشأ ارزش اخلاقی است و این ضرورت و کلیّت امری پیشین است.

در مورد کلیّت قانون و تطبیق اعمال انسان با آن، اجمالاً می‌توان گفت: کانت بین «قاعده» و «اصل» فوق گذاشته است. «قاعده» عبارت است از: صورت ذهنی قانون اخلاقی نزد فاعل اخلاقی، و «اصل» عبارت است از: جنبهٔ کلی و عینی قانون اخلاقی؛ مثلاً، اینکه «من نباید دروغ بگویم» یک قاعده است و اینکه «دروغ‌گویی اصولاً بد است» یک قانون یا اصل کلی است. حال فرد انسانی باید طوری اراده کند که بتواند قواعد ارادی خود را به صورت قانون کلی بیان کند. اصل اخلاقی یا قانون اخلاقی قابل احترام و لازم‌الاتباع است و ما باید طوری اراده و رفتار کنیم که بتوانیم ارادهٔ خود را به صورت یک قانون مطلق و کلی بیان کنیم و یا آن را به صورت قانون کلی اخلاق تبدیل کنیم. کانت این تبدیل قاعدهٔ اخلاقی به قانون یا اصل کلی را «امر مطلق» می‌نامد.<sup>(۱۵)</sup>

### امر مطلق: (۱۶) معیار اخلاق

کانت اوامر را به دو قسمت «مشروط» و «مطلق» تقسیم کرده است و اوامر مشروط را اوامر اخلاقی نمی‌داند. «امر مشروط» خود بر دو قسم است: یا از این قبیل است که «اگر می‌خواهی به فلان نتیجه بررسی باید فلان وسیله را در اختیار داشته باشی، یا فلان عمل را انجام دهی» و آن را «شرطی تردیدی» نامیده است. یا از این نوع است که «تو چون طبعاً به سعادت علاقه‌مند هستی باید فلان عمل را انجام دهی» که اگرچه از لحاظ صوری شرطی نیست، اما در مضمون آن، یک شرط گنجانده شده است، با این تفاوت که آن حالت تردیدی که در

تبیین نظریهٔ اخلاق خود بدان می‌پردازد این است که «تکلیف عبارت است از: عمل کردن به نحوی که ناشی از احترام به قانون باشد.»<sup>(۱۰)</sup> کانت در نقد «عقل عملی» می‌گوید: احترام حالتی است که تنها برای انسان یا اشخاص به کار می‌رود و هرگز در مورد اشیا به کار نمی‌رود. جانوران و اشیا ممکن است در ما حالت عشق، اراده، محبت و ترس را برانگیزاند، ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند احترام ما را برانگیزاند. حالتی که به احترام نزدیک است تحسین<sup>(۱۱)</sup> و از خود بی‌خود شدن<sup>(۱۲)</sup> است. برای نمونه، چیزهایی مانند کوه سر به فلک کشیده، دریا، بزرگی و شماره و فاصلهٔ اجرام سماوی و سرعت و چابکی بسیاری از جانوران ممکن است ما را به اعجاب آورد، ولی هیچ‌یک از اینها نمی‌تواند احترام ما را برانگیزاند. یک انسان می‌تواند موضوع ترس و محبت، تحسین و حتی اعجاب قرار گیرد؛ یعنی شوخ‌طبعی، شجاعت و قدرت او ممکن است چنین احساساتی را در ما برانگیزاند، اما نمی‌تواند احترام درونی ما را برانگیزاند؛ یعنی در واقع، احترام موضوع شایستگی اخلاقی است، نه چیزی دیگر.<sup>(۱۳)</sup>



به نظر کانت، احساس احترام منحصر به فرد است. احساس احترام احساسی نیست که برای برخورداری از آن نیاز به تلاش ما داشته باشد، بلکه به محض تصوّر از قانون، پدیدار می‌شود. احساس احترام در این جهت، شبیه احساس دینی است که ما در آن به یکباره، خود را خاضع و سرشار از شوق و متعالی می‌بینیم. نفس وقتی

شرط اول موجود است - زیرا شاید کسی نخواهد به فلان نتیجه برسد یا شاید آن را طلب نکند، از این نظر، آن را «تردید» نامیده است - در شرط دوم موجود نیست، بلکه با قطعیت، تمایل به سعادت مورد حکم واقع شده است. کانت نوع دوم را «شرطی تأکیدی» نامیده است. این دو نوع امر چون هر دو مشروطند، هیچ کدام ارزش اخلاقی ندارند؛ زیرا حکم اخلاقی باید بدون قید و شرط باشد.<sup>(۱۷)</sup>

اوامر مشروطه هر چند می‌توانند معتبر باشند، اما هیچ‌گاه نمی‌توانند عینی باشند؛ زیرا همواره مشروطند. آنها تنها برای شخصی که واجد غایت مورد اشاره در مقدم باشد، دلیلی فراهم می‌آورند و در مورد شخصی که امیالش با آن در تضاد است الزام آور نیستند. به نظر می‌رسد که همه امرهای مشروط در ذهن باقی می‌مانند و مشروط به امیال و آرزوهای فرد هستند و هیچ‌یک با «فرمان حقیقی عقل» مطابقت پیدا نمی‌کنند.<sup>(۱۸)</sup> باقی می‌ماند «امر مطلق» که کانت آن را «امر ضروری» نامیده است. «امر مطلق» به نحو پیشین و مستقل از تجربه عبارت است از: متابعت از قانون کلی و بیان آن به این صورت است: «چنان عمل کنید که گویی قاعده عمل شما به وسیله اراده شما قانون عمومی طبیعت می‌شود.»<sup>(۱۹)</sup>

امر تکلیفی به ما فرمان می‌دهد که به وظیفه خویش عمل کنیم و این کار را به خاطر خودش انجام دهیم. چنین امری مشروط و متوقف بر هیچ شرطی نیست و به ما نمی‌گوید: «به وظیفه خود عمل کن، اگر چنین و مگر چنان شود...»، بلکه امری است مطلق. از سوی دیگر، چون تمام آثار و معلومات به موجب قوانین طبیعت به وجود می‌آیند، امر مطلق را به این صورت نیز می‌توان بیان کرد که «چنان عمل کن که گویی دستور عملت قرار است بنا به اراده تو به قانون کلی طبیعت مبدل گردد.» هر دو صورت‌بندی روشن است و مغایرت امر مطلق را با امر شرطی یا مشروط<sup>(۲۰)</sup> نمایان می‌کند.<sup>(۲۱)</sup>

### موجود عاقل به عنوان غایت فی‌نفسه

کانت ارزش احکام اخلاقی را در خود آنها و مستقل از هر غایت و مقصود می‌داند و اگر احکام مشروط به شرطی باشند و برای نیل به غایت صادر گردند فاقد ارزش اخلاقی هستند. با این وصف، می‌بینیم که وی در نظام اخلاقی خود، باب پذیرش نوعی غایت را گشوده

است. وی می‌گوید: حافظ کلیت قانون اخلاقی غایتی است که در ذات آن است؛ یعنی ارزش قانون کلی اخلاقی در خود آن است؛ زیرا قانون اخلاقی خود غایت خویش است. حال اگر سؤال کنیم این غایت چیست، کانت پاسخ می‌دهد: هر یک از افراد انسان و هر موجود عاقلی به خودی خود، یک غایت است. پس موجود عاقل به عنوان غایت فی‌نفسه، می‌تواند مبنای یک اصل اخلاقی گردد. دستوری که از این اصل صادر می‌شود چنین است: «چنان رفتار کن که انسانیت را، چه در شخص خود و چه در دیگران، همواره و در عین حال، به عنوان غایت و نه وسیله صرف، تلقی نمایی»؛<sup>(۲۲)</sup> مثلاً، کسی که برای فرار از ناراحتی‌های زندگی، خودکشی می‌کند، خود را برای وصول به یک وضع قابل تحمل وسیله قرار می‌دهد. و کسی که برای تحصیل منفعتی وعده‌ای می‌دهد که هرگز قصد انجام آن را ندارد، شخص مقابل را برای کسب منفعت خود وسیله قرار داده است. بدین‌سان، کلیت قانون اخلاقی مترادف است با غایت بودن افراد انسان یا موجودات عاقل، و این دو مفهوم در عمل و در مصداق، یک چیزند. هر فرد انسانی ذاتاً شایسته احترام است و این از جنبه‌های عالی اخلاق کانت است.<sup>(۲۳)</sup>

### خودمختاری اراده

کانت انسان را فی‌نفسه غایت می‌داند؛ زیرا اراده هر فرد منشأ قانون اخلاقی و قوام بخشی قانون کلی اخلاق است. امر اخلاق مطلق است و اراده، که تابع امر اخلاقی قانون اخلاقی است، مشروط به هیچ شرطی نیست و از هیچ‌گونه میل یا مصلحتی پیروی نمی‌کند. اراده تنها از قانون اخلاقی تبعیت می‌کند که خود شخص واضع آن است. پس اراده تنها تابع قانون خود است و بدین‌سان، می‌توان گفت: اراده آزاد و مختار است.<sup>(۲۴)</sup> این خودمختاری اراده را می‌توان به نحو صحیح، در صورت‌بندی امر مطلق بیان کرد. در این صورت، این اصل برقرار می‌شود که «هرگز به قاعده دیگری جز آنچه می‌تواند بدون تناقض قانون کلی شود عمل نکنید و همواره چنان عمل کنید که اراده بتواند خود را در عین حال، چنان تلقی کند که قانون کلی را به وسیله قاعده خویش وضع می‌کند.»<sup>(۲۵)</sup>

در نظر کانت، اصل اعلاّی اخلاق «حاکمیت اراده» است و اگر حاکمیت اراده را نپذیریم، برای توجیه مبانی اخلاق باید از روش‌های دیگر مدد گرفت که مورد قبول

کانت نیست و آنها را وافی به مقصود نمی‌داند. کانت در این باب، می‌گوید: حتی اگر برای تبیین احکام اخلاقی، به اراده خداوند تمسک جوییم، باز این پرسش وجود دارد که چرا باید مطابق اراده خداوند عمل کرد. اما اگر حاکمیت اراده را بپذیریم، قوانین اراده از ذات آن نشأت می‌گیرند و حاکمیت اراده به معنای آزادی آن است. (۲۶) کانت نمی‌گوید که نباید از اراده خداوند اگر ظاهر شود تبعیت نمود، اما باید به هر حال، اول دانست که اطاعت از خدا تکلیف است. بدین‌روی، پیش از اطاعت از خدا، باید به هر حال، خود به عنوان موجودات عاقل، وضع قانون کنیم. بنابراین، «خودمختاری اراده اخلاقی» اصل اعلاّی اخلاقیات وی به شمار می‌رود. (۲۷)

### قلمرو غایات

از اینکه هر موجود عاقلی در اخلاق غایت است نه وسیله و از اینکه عقل عملی از طریق اراده تشریح قانون می‌کند و اراده تابع قوانین خود است و از خارج چیزی بر او تحمیل نمی‌شود، مفهوم تازه‌ای به نام «قلمرو غایات» مطرح می‌شود که بدان «ملکوت غایات» نیز گفته‌اند.

مقصود از «قلمرو غایات» وحدت و انسجام موجودات عاقل در یک جامعه است. هر موجود عاقلی از دو جهت مقصد این قلمرو است: اول اینکه تابع قوانین آن است، و دوم اینکه واضع و شارح قوانین است؛ چون هر اراده‌ای در این قلمرو، خود وضع قانون می‌کند، حاکم این قلمرو است و تابع اراده دیگری نیست. (۲۸)

کانت کمال مطلوب اخلاق را تحقق قلمرو و غایات در جامعه می‌داند؛ یعنی وضع و موقعیت جامعه طوری باشد که هر یک از افراد در وضع قوانین شرکت کنند و از این طریق، به آزادی کامل نایل آیند. کانت اختیار و آزادی انسان را از همین جا استنتاج می‌کند و آن را از لوازم عقل عملی می‌داند که در عمل اثبات می‌شود و معتقد است: اختیار را با عقل نظری نمی‌توان اثبات کرد؛ یعنی آنچه در توجیه و تأیید اختیار می‌گوییم به معنای اثبات برهانی آن نیست؛ چرا که اختیار از نظر کانت، شرط امکان امر مطلق یا قانون کلی اخلاق است. از سوی دیگر، امر مطلق الزام‌آور و تعهدساز است و این الزام و تعهد، که از آن با لفظ «باید» تعبیر می‌شود، تکلیف را مطرح می‌کند و تکلیف بدون اختیار بی‌معناست. کانت معتقد است: اگر امری بتواند در این

قالب‌ها و صورت‌بندی‌ها عرضه شود اخلاقی و در غیر این صورت، غیر اخلاقی است. یکی از این صورت‌بندی‌ها، که «خودمختاری اراده» است، به گونه‌ای است که ما خود را واضع قانون عام لحاظ کنیم. این صورت‌بندی مبتنی بر این اصل است که اراده عقلانی قوانینی را که از آنها اطاعت می‌کند خودش وضع می‌نماید که به آن «خودمختاری اراده» یا «خودآیینی» (۲۹) می‌گویند و در مقابل دیگر آیینی (۳۰) قرار دارد که به معنای قانونی است که از بیرون یا توسط دیگری وضع می‌شود. کانت بر اساس این اصل، قوانینی را که از جانب خدا یا دیگری وضع شود، غیر اخلاقی می‌داند؛ یعنی تمام نظام‌های اخلاقی دیگر را به خاطر دیگر آیینی بودن انکار می‌کند. (۳۱)

کانت از طریق قانون اخلاقی، اصول موضوعه آن، یعنی اختیار، خدا و جاودانگی نفس را اثبات می‌کند و در آخر، نتیجه می‌گیرد که دین از اخلاق ناشی می‌شود و نه به عکس.

### اصول موضوعه عقل عملی (۳۲)

کانت اصل موضوع را در سنت ارسطویی به کار می‌برد. او مانند ارسطو اعتقاد دارد که اصول موضوعه اثبات‌ناپذیرند. او می‌گوید: اصول موضوعه به واسطه قانون اخلاقی به عنوان اصول موضوعه پذیرفته می‌شوند. آنها گزاره‌ها و اموری هستند که وجود قانون اخلاقی بر آنها مبتنی است، ولی خودشان اعتبار خود را از وجود قانون اخلاقی اخذ می‌کنند. (۳۳)

در مورد «آزادی»، کانت معتقد است: اختیار و تکلیف ملازم یکدیگرند؛ زیرا نخست آدمی باید آزاد باشد تا بتواند به تکلیف عمل نماید. آن کس که آزاد نیست و از خود اختیار ندارد برایش تکلیف بی‌معناست. پس «اختیار» شرط پیشینی است که باید در ما وجود داشته باشد تا بتوانیم قانون اخلاقی را محقق سازیم. همچنین مکلف بودن انسانی دالّ بر آزاد بودن اوست. بدین‌سان، اعتقاد به اختیار اگرچه با عقل نظری و استدلال قابل اثبات نیست، اما از حیث عقل عملی، قابل قبول است و اصل موضوع به حساب می‌آید. (۳۴) اما در مورد اصل موضوع دوم، یعنی «خلود نفس»، کانت می‌گوید: فضیلت حقیقی عبارت است از: انطباق تام و کامل با قانون اخلاقی. هرگاه این انطباق تحقق یابد فضیلت کامل است و موجب حصول سعادت می‌شود. اما چنین انطباقی در این جهان ممکن نیست و

عنوان اصل موضوع مسلم بنگاریم، یعنی از طریق قانون اخلاقی ملزم هستیم که خدا و جاودانگی نفس را فرض کنیم، بنابراین، اخلاق ناگزیر به دین می‌انجامد. (۳۹)



نشأت گرفتن دین از اخلاق از آن روست که فلسفه اخلاق کانت بر اساس «آزادی اراده» پایه‌گذاری شده است؛ بدین معنا که اراده تابع امر مطلق است، اما واضع امر مطلق خود اراده است. هر کس اخلاق را مبتنی بر احکام الهی بداند از اراده غیر پیروی کرده است. البته وی متقاعد شده بود که اعتقاد به خدایی که افعال نیک را پاداش دهد و افعال بد را عقوبت کند برای اطمینان از تعهدات تام اخلاقی، ضروری است. وی با اینکه بر شناخت عقلانی معیارهای اخلاقی و استقلال تعهدات اخلاقی و استوار ساختن آنها بر فرمان‌های عقل و وجدان تأکید داشت، ولی برای معنابخشی به تلاش‌های اخلاقی انسان، طالب اعتقاد به خدا بود. (۴۰)

بنابراین، به اعتقاد کانت، انسان‌ها در شناخت وظایف اخلاقی، به دین و خدا محتاجند، نه برای یافتن انگیزه. آنها برای عمل به وظیفه خود به دین نیازی ندارند، بلکه اخلاق به برکت عقل محض خود، بسنده و بی‌نیاز است. (۴۱)

«دین حقیقی» از نظر کانت، عبارت از این است که «در تمام تکالیف خود، خدا را به عنوان واضع کلی

اگر انسان در مقام سعی و کوشش برآید، بنا به ضرورت عقل عملی در نهایت، باید به این مقام برسد. پس باید تحقق آن در جهان دیگر باشد و این مستلزم بقای نفس است. پس اعتقاد به بقای نفس از نتایج تعلق به اخلاق حسنه است. (۳۵)

سومین موضوع عقل عملی خداست که کانت آن را از نظریه اخلاقی خود استنتاج می‌کند. عقل به ما امر کند که «برترین خیر» را طلب کنیم. برترین خیر دارای دو مؤلفه یعنی «فضیلت» و «سعادت» است. از یک سو، فضیلت علت سعادت است و سعادت عبارت است از: هماهنگی بین طبیعت اراده و میل انسان. اما انسان نه خالق جهان است و نه قادر به نظم‌بخشی به طبیعت، تا جهان را با اراده و میل خود هماهنگ کند و بتواند سعادت متناسب با فضیلت را مهیا سازد. بنابراین، ما باید برای کل طبیعت، یک علت فرض کنیم که متمایز از طبیعت و دربردارنده علت هماهنگی دقیق بین فضیلت و سعادت باشد و آن خداست. (۳۶)

## اخلاق و دین

از آنچه در فلسفه اخلاق کانت تاکنون بیان شد، به خوبی روشن می‌شود که اخلاق مستلزم دین نیست؛ یعنی انسان برای شناخت تکلیف خود، محتاج مفهوم «خدا» نیست و محرک نهایی «تکلیف» فی حد ذاته است، نه اطاعت از احکام الهی. در عین حال، اخلاق مؤدی به دین است. (۳۷)

او در کتاب دین در محدوده عقل محض، این نظریات را شرح و بسط داده است. او دلیلی این کتاب را با این جمله آغاز می‌کند: اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم «انسان» به عنوان موجودی آزاد است... نه محتاج موجود دیگری بالاتر از انسان است تا تکالیف خود را بشناسد و نه محتاج موجود دیگری غیر از خود و قانون است تا تکلیف خود را انجام دهد. پس اخلاق به هیچ وجه، به خاطر خود، به دین نیازمند نیست، بلکه به برکت عقل عملی بی‌نیاز از آن است. (۳۸) به دلیل اینکه کانت اخلاق را بر اصل «استقلال و خودمختاری اراده» بنا کرده، بدیهی است در امور غیر از اراده یعنی عواطف (ترس، امید و اقتدار)، امور طبیعی و ماورای طبیعی را برای اراده نفی می‌کند و این دلیل اساسی است که چرا کانت اخلاق را بر دین مبتنی نکرده است. اما به دلیل آنکه قانون اخلاق ما را وامی‌دارد که برترین خیر را به عنوان ارتباط‌دهنده بین فضیلت و سعادت به

قانون، که باید مورد حرمت واقع شود، بدانیم. اما حرمت گذاشتن به خدا چه معنایی دارد؟ معنای آن این است که قانون اخلاقی را اطاعت کنیم و برای ادای تکلیف عمل کنیم. درک و دریافت قانون اخلاقی مستقل از دیانت است؛ ولی شخص مستدین قانون اخلاق را فرمان خداوند می‌داند. بنابراین، ما در واقع، نیازی نداریم که برای شناخت قانون اخلاقی یا به انگیزهٔ اطاعت، از قانون به دین بنگریم. خودمختاری می‌تواند مبتنی بر چیزی غیر از خود عقل باشد. اگر اخلاق را سرسپردگی و وفاداری به ارادهٔ خدا بدانیم در معرض «دیگر آیینی اراده» قرار گرفته‌ایم؛ یعنی اگر ما خود را به عنوان پاداش‌دهنده و عقوبت‌کننده در پس قانون اخلاقی قرار دهیم، از قاعدهٔ «احتیاط» تبعیت کرده‌ایم و انگیزهٔ ما برای اطاعت از قانون اخلاقی، ترس از عقوبت و امید به پاداش خواهد بود و این کار ارزش اخلاقی ما را از بین خواهد برد. (۴۲)

بنابر این، عقل عملی خود ما و این عقل عملی محض تنها مبنای اعتقاد و عمل دینی معتبر است. در این صورت، مدعیات دینی باید محدود به آنهایی شود که با استدلال اخلاقی خود ما، در محدوده‌های عقل محض سازگار است، حتی من باید ابتدا چیزی را که تکلیف من است بدانم، پیش از آنکه بتوانم آن را به عنوان فرمان الهی بپذیرم. کانت استدلال می‌کند که الزامات اخلاقی به این معنا، منطقیاً مستقل از دین و حتی از وجود خدا هستند. اخلاق به دلیل خود، اصلاً نیازی به دین ندارد، بلکه به برکت عقل عملی محض، خودکفا و خودبسنده است. (۴۳) اما از آن حیث که ملموس کردن مدعیات الزامات اخلاقی بدون تصور خدا و ارادهٔ او مشکل است، می‌توانیم بر اساس عقل، تنها معتقد شویم که یک تکلیف اخلاقی برای مستدین شدن داریم؛ به این معنا که همهٔ تکالیفمان را چنان تلقی کنیم که گویی آنها فرامین خدایند و ما این عمل را به دلیل روح و قوت بخشیدن به نیت و عزم اخلاقی خود، انجام می‌دهیم. (۴۴)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، فلسفهٔ اخلاق کانت در نهایت، به دیانت منتهی می‌گردد، با این تفاوت که سایر فیلسوفان اخلاقی عموماً دین را مقدم بر اخلاق دانسته و اخلاق را بر اساس دیانت استوار ساخته‌اند، در حالی که کانت تلاش نموده است تا بنیاد دین را از الهیات به اخلاق تغییر دهد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، تهران، البرز، ص ۳۵۸.
۲. طیبه ماهرزاده، فلسفه تربیتی کانت، تهران سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵.
۳. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفهٔ اخلاقی کانت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵.
۴. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، از ولف تا کانت، ترجمهٔ اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، سروش، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۳۲۳.
۵. طیبه ماهرزاده، پیشین، ص ۱۵۶.
۶. امانوئل کانت، تأسیس مابعدالطبیعهٔ اخلاق، ترجمهٔ احمد احمدی، رسالهٔ دورهٔ دکتری، تهران، دانشگاه تهران، ص ۲۲ و نیز امانوئل کانت، بنیاد مابعدالطبیعهٔ اخلاق، ترجمهٔ حمید عنایت و علی قصری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۲۴.
۷. محمد محمدرضایی، پیشین، ص ۵۵.
۸. طیبه ماهرزاده، پیشین، ص ۱۵۶-۱۵۷.
۹. منوچهر صانعی درّه‌بیدی، فلسفهٔ اخلاق و مبنای رفتار، تهران، سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶.
۱۰. امانوئل کانت، تأسیس مابعدالطبیعهٔ اخلاق، ص ۲۴.
11. admiration.
12. astonishment.
- ۱۳ و ۱۴. محمد محمدرضایی، پیشین، ص ۷۳ / ص ۷۷.
۱۵. منوچهر صانعی درّه‌بیدی، پیشین، ص ۱۳۶-۱۳۷.
16. Categorical imperatire.
۱۷. همان، ص ۱۳۷.
۱۸. راجو اسکروتون، کانت، ترجمهٔ علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، ص ۱۳۱.
۱۹. منوچهر صانعی درّه‌بیدی، پیشین، ص ۱۳۸.
20. Conditional imperatire.
۲۱. اشرفان کرنر، فلسفهٔ کانت، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۴.
۲۲. فردریک کاپلستون، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۵.
۲۳. همان، ج ۶، ص ۳۳۵ / منوچهر صانعی، پیشین، ص ۱۲۸.
۲۴. طیبه ماهرزاده، پیشین، ۱۶۰-۱۶۱.
۲۵. فردریک کاپلستون، پیشین، ج ۶، ص ۳۳۶ / ص ۳۳۷.
۲۸. منوچهر صانعی درّه‌بیدی، پیشین، ص ۱۴۱.
29. autonomy.
30. heteronomy.
- ۳۱ و ۳۲. محمد محمدرضایی، «ارتباط دین و اخلاق از دیدگاه کانت»، مجلهٔ قیاسات، سال چهارم، ش ۳ (پاییز ۱۳۷۸)، ص ۱۵۰.
۳۳. محمد محمدرضایی، پیشین، ص ۲۵۶.
۳۴. امانوئل کانت، فلسفهٔ تربیتی، ص ۱۶۲.
۳۵. منوچهر صانعی درّه‌بیدی، پیشین، ص ۱۴۲.
۳۶. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفهٔ اخلاقی کانت، ص ۲۶۰ / فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ص ۳۴۱-۳۴۶.
۳۷. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ص ۳۴۸.
۳۸. اشرفان کرنر، فلسفهٔ کانت، ص ۳۲۱ / منوچهر صانعی درّه‌بیدی، دین در محدودهٔ عقل تنها، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۱، ص ۴۰.
۳۹. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفهٔ اخلاق کانت، ص ۲۶۳-۲۶۴.
۴۰. طیبه ماهرزاده، پیشین، ص ۱۶۵-۱۶۷.
۴۱. میرجالیاده، فرهنگ و دین (مجموعهٔ مقالات)، زیر نظر بهاء‌الدین خزیمشاهی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴، مقالهٔ «اخلاق و دین»، ص ۴۷-۱.
- ۴۲-۴۴. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفهٔ کانت، ص ۲۶۶ / ص ۳۶۷ / ص ۳۷۶.